

میزگرد علمی

# مبانی نظری علوم انسانی

گروه علوم اسلامی

اشاره

آنچه در صفحات بعد خواهید خواند حاصل گفتگوی علمی تنی چند از اعضای هیأت علمی پژوهشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین (ع) است که در یکی از سلسله جلسات آنان در باره بررسی طرح پژوهشی «بررسی مبانی نظری علوم انسانی و ارتباط آن با فلسفه دین» انجام شده است که به لحاظ اهمیت موضوع و به انگیزه جلب نظریات انتقادی و پیشنهادی صاحب‌نظران درج می‌گردد.

فصلنامه مصباح

## مقدمه

پیام مهم انقلاب اسلامی، نجات انسان است که ریشه در مکتب اسلام دارد. به طور کلی ادیان آسمانی برای نجات انسان از بندگی غیر خدا آمده‌اند، زیرا انسانیت انسان را در بندگی خدا می‌داند.

با شکل‌گیری حکومت اسلامی و احیای اسلام ناب محمدی (ص) به وسیله بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره، این نظریه که «دین اسلام می‌تواند با استفاده از منابع غنی و اصول مترقی خود پاسخگوی تمام نیازهای فردی و اجتماعی انسان باشد» مطرح و تقویت شد؛ در حالی که دنیای غیر دینی امروز بویژه غرب، چنین شأنی را تنها برای علم، بویژه علوم انسانی قائل، و سرنوشت انسان را یکجا به علم سپرده است.

از سویی دیگر علوم انسانی رایج از ابتدا در موطن اصلی خود با سؤالهای اساسی روبرو بوده که امروزه نیز فیلسوفان، علم‌عده‌دار بررسی و پاسخگویی بدانها هستند. آنان هنوز از پاسخگویی پرسشهای سنتی خود نیاوده که با پرسشهای بنیادین دیگری از سوی فرهنگ و معرفت دینی روبرو شده‌اند. از نظرگاهی دیگر می‌توان گفت، این محقق دیندار است که چون دل در گرو دین دارد و حقانیت و کمال آن را نه تنها با منطق عقلانی که با تجربه درونی و در صحنه عمل دریافته و از طرفی، دریافتهای مضبوط و روشمند خود و دیگر آدمیان را از حقایقی همچون جهان و انسان - یعنی مجموعه علوم بشری - نیز انکار نمی‌تواند کرد، با مجموعه‌ای از سؤالات بنیادین و تعیین‌کننده روبروست که تا پاسخی عمیق و مستحکم برای آنها نیابد، در اضطراب و تردید دائم به سر خواهد برد.

همچنین نگاهی به وضعیت جوامع علمی، فرهنگی و آرای متفکران جدید، بیانگر این است که امروز بسیاری از محققان و دانشمندان در شرق و غرب عالم از حاکمیت مطلق و خداگونه علم و تکنولوژی و دیدگاه سوداگرانه نسبت به انسان که نه از سراعقلای او بلکه به منظور بهره‌کشی و اهداف سودجویانه مادی و اقتصادی است به جان آمده و

در جستجوی راه‌حلی، برخی به پست‌مدرنیسم و امثال آن و بعضی به نوعی عرفان و درون‌گرایی رو آورده‌اند.

محقق مسلمان امروز نیز خواستار بازنگری علوم انسانی یا بازسازی مبانی آن است، اما نه از سر دلزدگی و سرخوردگی از آن یا علم ستیزی بلکه از این‌رو که در علوم انسانی رایج از انسان متعالی، الهی، با ایمان، ایثارگر، خداخواه، عاشق حق، عقل‌گرا و آرمان‌خواه مورد نظر ادیان خبری نیست اما به هر حال علوم انسانی فرهنگ زاست و به دنبال خود، دانسته یا نادانسته مجموعه‌ای از ارزشهای مورد قبول پژوهشگر و مدعاهای غیر علمی مانند اینکه تنها نسخه نجات‌بخش انسان همین علوم است و ... را به همراه می‌آورد که موجب بروز یک تعارض علمی و عملی در صحنه اجتماعی و محافل علمی کشور ماست.

اکنون به منظور نزدیکتر شدن به بدنه اصلی بحث و انسجام یافتن مطلب به طرح پاره‌ای از سؤال‌های مورد نظر که در باره مبانی نظری علوم انسانی و کیفیت ارتباط آنها با مبانی و فرهنگ دینی مطرح است، می‌پردازیم؛ بخشی از سؤالات یاد شده عبارتند از:

- ۱- ملاک علمیت علوم انسانی چیست؟
- ۲- روش تحقیق مناسب در علوم انسانی چیست؟
- ۳- آیا جهان بینی، فرهنگ و ارزشهای مورد قبول عالم و جامعه او در شکل‌گیری و کیفیت علوم انسانی نقشی دارند؟
- ۴- از آنجاکه هر علمی بر سلسله مبانی و مفروضاتی مبتنی است که متقدم بر آن است، علوم انسانی موجود بر اساس چه مبانی و مفروضاتی شکل گرفته است (مبانی شناخت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی و...)?
- ۵- هدف علوم انسانی چیست؟
- ۶- سیر تدوین و افت و خیز تئوریه‌ها در علوم انسانی چگونه بوده است؟
- ۷- تعریف و موضع علوم انسانی، نسبت به انسان دینی (دیندار) چیست؟
- ۸- موضع علوم انسانی در برابر ارزشهای انسانی و دینی چیست؟

۹- آیا می‌توان علوم انسانی جدیدی را برپایه جهان بینی و ارزشهای اسلامی ایجاد کرد؟

۱۰- آیا کسانی که علوم انسانی را به کار می‌بندند از کسانی که پیرو ادیان هستند سعادت‌مندترند یا بالعکس؟

۱۱- علوم انسانی و دین چه نسبت و رابطه‌ای با یکدیگر دارند و سهم هر یک در پاسخگویی مسائل انسانی چیست؟

۱۲- راه حل یا راه‌حلهای تعارضات احتمالی بین یافته‌های علوم انسانی با داده‌های دینی چیست؟

۱۳- ایمان و اعتقاد در علوم انسانی چه جایگاهی دارد؟

۱۴- سخن گفتن از انسان و جامعه ایده‌آل در علوم انسانی چه جایگاهی دارد؟

۱۵- نقش علوم انسانی در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن بشری چیست؟

۱۶- مبانی علوم انسانی در دین (دین اسلام) کدام است؟

این سؤالات و بسیاری از سؤالات و ابهامات دیگر از این دست، بویژه در دهه اخیر اذهان اندیشمندان مسلمان و صاحب درد کشورمان را به تحقیق فرا خوانده و به چاره‌جویی دعوت می‌نماید.

از این رو گروه علوم اسلامی پژوهشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین (ع) بر آن است که در این زمینه قدمی هر چند کوتاه بردارد.

آنچه در پی می‌آید بخش کوچکی از مباحثاتی است که به منظور بحث و بررسیهای مقدماتی «طرح پژوهشی مبانی نظری علوم انسانی و رابطه آن با فلسفه دین» و چگونگی آغاز مطالعات صورت گرفته است (اگرچه به لحاظ طبیعت مباحثات شفاهی گهگاه محور بحث مقداری تغییر و افت و خیز پیدا کرده است) که به منظور گسترش دامنه بحث و جلب نظریات نقادانه محققان عیناً درج می‌گردد.

حجة الاسلام هادیان: با تشکر از همکاران عزیز - اعضای محترم هیأت علمی - به خاطر شرکت در این میزگرد؛ همانطور که مستحضر هستید، در جلسه گذشته در مورد ضرورت و اهمیت بحث درباره مبانی نظری علوم انسانی سخنان فراوانی گفته شد. موضوع بحث امروز این است که این پژوهش چه نقطه آغازی دارد و از کجا باید شروع شود. از دوستان عزیز که روی این مسأله تأمل فرموده‌اند استدعا می‌کنیم نظریات خود را بیان فرمایند.

آقای رضائی: ضمن صحبت‌هایی که در طول هفته با بعضی دوستان داشتم و تأملی که از قبل در مورد این موضوع داشته‌ام سؤالاتی را در ذهنم به وجود آورده است که به نظر بنده می‌تواند آغاز بحث باشد.

سؤال (۱) قبل از هر چیز ما باید هدف خودمان را از این پژوهش مشخص کنیم که با چه هدفی می‌خواهیم این کار را انجام دهیم. آیا هدف ما صرفاً این است که یک دستاورد علمی داشته باشیم؟ یا می‌خواهیم به یک دیدگاه فلسفی برسیم؟ به هر حال درد ما چیست؟ و به چه علتی این موضوع را برای پژوهش انتخاب کرده‌ایم؟

به نظر من تحقیق روی مبانی علوم انسانی یک هدف نزدیک یا میانی است، سؤال این است که هدف نهایی ما چیست؟ آیا می‌خواهیم علوم انسانی را توسعه دهیم، یا می‌خواهیم آنرا منقح کنیم؟ آیا می‌خواهیم علوم انسانی را با دین هماهنگ سازیم؟ یا می‌خواهیم دین و علوم انسانی را با همدیگر سازگار کنیم؟ بالاخره می‌خواهیم چکار کنیم؟ این باید روشن شود.

سؤال (۲) بعد از روشن شدن هدف، مفروضات ما چیست؟ اصلاً آیا ما مفروضات اولیه و مقبولاتی داریم یا اینکه می‌خواهیم با ذهن خالی شروع کنیم. اگر مفروضاتی داریم - که داریم - کدامند؟ مثلاً ممکن است بگویید دین، حق است و هرچه در دین آمده کاملاً درست است؛ این یک پیش فرض است که کسی ممکن است با این پیش فرض به سراغ علوم انسانی برود. ممکن است پیش فرض کسی نقطه مقابل این باشد، یا اینکه، آیا معرفت دینی ثابت است یا متغیر؟ آیا اصلاً دین و علم را می‌توان با هم از

جهاتی مقایسه و تطبیق کرد. آیا دین معرفت‌بخش است یا نه، علم چطور؟ و مانند اینها، همه مفروضاتی است که یک محقق می‌تواند قبل از تحقیق داشته باشد. خلاصه باید روشن کنیم که مفروضات مقبول ما که در سرنوشت این تحقیق مؤثر است کدام است؟ (سؤال ۳) چگونه این کار را می‌خواهیم انجام دهیم؟ آیا می‌خواهیم صرفاً آثاری را که دیگران ترجمه یا تألیف کرده‌اند مطالعه کنیم، آیا می‌خواهیم به ترجمه آثار پردازیم یا کار تحقیقی و تألیفی هم در برنامه کار هست، یا اینکه همه اینها جزء کار ماست؟ به نظر من انگیزه‌ای که ما را به کار بحث در باره این موضوع کشانده، انگیزه‌ای دینی بوده است. از طرفی ما به عنوان متدین مدعی هستیم که دین می‌تواند به مسائل فردی و اجتماعی آدمیان پاسخ دهد و کمال فردی آنها را فراهم ساخته، راه‌های اداره جامعه را نیز به آنها بیاموزد. از سوی دیگر، عالمان علوم انسانی در اقتصاد، سیاست جامعه‌شناسی و روانشناسی ادعاهایی دارند که ممکن است با ادعاهای ما درباره دین سازگار نباشد. برای داوری بین این دو نظر باید موضع خود را مشخص کنیم و محدوده اینها را نشان دهیم. محدوده علم کجاست؟ محدوده دین کجاست؟ قدر مشترک آنها چیست. تعیین کنیم که منظور از دین چیست. هدف و حدود و غایت و فلسفه‌اش چیست. منظور از علوم انسانی چیست، هدف آن و محدوده آن کدام است؟ اعتبار قضایای آن چگونه است؟ بعد از این ببینیم ارتباط آن دو با هم چیست. آیا با هم تعارض دارند یا ندارند؟ و...

در مورد روش کار: من روش تلفیقی را پیشنهاد می‌کنم که هم از ترجمه متون استفاده کنیم متون مهم و کلیدی را که ترجمه نشده‌اند ترجمه کنیم، و در مورد متون فارسی هم یک کار تحقیقی انجام دهیم. با استادان هم مشورت کنیم. این کارها باید هم در مورد متون فلسفه دین و هم درباره متون فلسفه علوم انسانی انجام شود

**آقای جلیلی:** نظریات آقای رضوانی نقطه شروع خوبی است. به نظر من هرچه در این زمینه وقت صرف کنیم و سخن بگوییم و بحث کنیم جا دارد. زیرا سنگ‌بناست و سنگ بنا اگر درست گذاشته شود طبیعتاً پیامدهای بسیار نیکویی خواهد داشت؛ متها این مسأله

می‌ماند که روشن کنیم وقتی می‌خواهیم در باره مبانی علوم انسانی کار کنیم به دنبال چه هستیم. یک وقت شما مبانی علوم انسانی را کار می‌کنید صرفاً باید سراغ علوم انسانی بروید و کنکاش در مبانی کنید. ولی یک وقت از موضع دینی با آن قضیه برخورد می‌کنید یعنی بواقع شما دنبال این هستید که نسبتی را که بین دین و علوم انسانی می‌تواند برقرار باشد و مطلوب دین هست آن را پیدا کنید؛ در این صورت روش و حرکت و منظر شما منظر کلامی است به این خاطر که از دیدگاه و موضع کلام می‌خواهید نسبت دین و علوم انسانی را روشن کنید. روشها متفاوت است، مبناها هم متفاوت است، شکل کار هم متفاوت خواهد بود. در دومی حقانیت در دین و خیلی چیزها را مفروض می‌گیرید و در اولی اصلاً اینطور نیست. کاملاً مستقل برخورد می‌کنید. بسته به این است که ما کدامیک از اینها را اتخاذ بکنیم. نکته بعدی اینکه ما در خصوص علم چه موضعی داریم، از منظر یک دیندار، آیا حفظ و پیشبرد علم، جزء رسالت دینی ماست یا نیست؟ ما وقتی از منظر یک دیندار نگاه می‌کنیم، صرف حفظ دین و مبانی دینی نباید مد نظرمان باشد اینکه علم هم یک وظیفه است یک وظیفه و رسالت دینی. اگر ما آن دیدگاه شهید مطهری را در خصوص علم قبول کنیم شامل علوم تجربی و علوم انسانی امروز هم می‌شود. ایشان اینها را از منظر دین نگاه می‌کنند و یک رسالت دینی تلقی می‌کنند و اصلاً واجب دینی تلقی می‌کنند. اگر از این منظر نسبت به علم نگاه کنیم نمی‌توانیم خیلی بی‌طرف باشیم و بگوییم که در این کشور ما و از چشم ما ارزشی داشت یا نداشت، رشد کرد یا نکرد، ما در مقام حفظ و ارزشگذاری هر دو طرف هستیم. نکته قابل تأکید این است که ما همان طور که پایبند به دین هستیم و ملتزم حفظ و صیانت آن هستیم، این طرف را هم نگهداریم، برایش ارزش قائل شویم، هم نیازمند آنیم و هم در جامعه ضرورت دارد که باشد و هم اینکه از منظر دین، رسالت یک دیندار این است که آن علوم را رشد و پرورش دهد.

**آقای پیرومادی:** این نکته بسیار مهم است که باید انگیزه‌های ما مشخص باشد؛ این، قوه محرکه اولیه ماست؛ ما همه متدین هستیم؛ دین را دین حق و قول فصل می‌دانیم و همانطور که برادر رضانی فرمودند این دین برای اصلاح جامعه و فرد و تربیت و

بطور کلی برای به کمال رسیدن انسان به همان معنا که منظور ماست مدعیاتی دارد. از آن طرف هم علوم انسانی ادعاها و روشهایی دارد که گاهی وقتها اینها با هم برخورد دارند؛ مثلاً دین برای تعادل نظام اقتصادی ربا را نفی می‌کند، ولی در علوم انسانی برای تعادل نظام اقتصادی، ربا تجویز می‌شود یا در مسائل فردی و اخلاقی بعضی از مسائل را علوم جدید، تجویز، اما دین آنها را مذمت می‌کند. از طرف دیگر می‌بینیم که این علوم در بسیاری موارد برای ما مفید هستند و نقش خودشان را در طول تاریخ به ما نشان داده‌اند و در جهات مختلفی به اصطلاح، حرفی برای گفتن دارند. ما به عنوان یک دیندار هم باید دین را حفظ کنیم و هم باید علم را نگهداریم. عالمان جدید ادعاهایی دارند که بر آنها اصرار می‌ورزند و بر اساس هوی و هوس هم حرف نزده‌اند. با تأملات زیادی که داشتند و با تحقیقات علمی که انجام داده‌اند واقعاً ذهن سوزی کرده‌اند تا به نتایجی رسیده‌اند حتی مثلاً همان روانشناسانی که ما نظریات آنها را مخالف دین و فاسد کننده می‌دانیم، همانها هم بر اساس هوی و هوس حرف نزده‌اند، واقعاً نتایج تحقیقاتشان این است؛ یعنی اجتهادی به اینجا رسیده‌اند. حال، به هر عنوانی که باشد دیندار یا طرفدار علم، به عنوان محقق، ما وظیفه داریم بررسی کنیم که رابطه اینها با همدیگر چیست؟ آیا باید تفسیرمان را از علم عوض کنیم، آیا می‌توانیم یکی را فدای دیگری بکنیم، دین را بگذاریم و علم را بگیریم و یا علم را بگذاریم دین را بگیریم؟ باید مشخص شود و به همین خاطر باید ببینیم چرا اینها ظاهراً در نقطه مقابل هم قرار گرفتند و چه پیش‌فرضهایی داشتند، آیا این مشکل ناشی از پیش‌فرضه‌است یا ناشی از روشه‌است، ناشی از موضوعات است و یا اینکه امری طبیعی است؟ اینها باید بررسی شود؛ پس می‌طلبد که یک کار عالمانه و محققانه صورت بگیرد و این نکته هم مد نظر باشد که هر دوی اینها برای ما مفید هستند و هر دوی اینها را باید حفظ بکنیم و هر دوی اینها به ما خدمت می‌کنند.

حجة الاسلام هادویان: به نظر شما آیا لازم نیست که قبل از ورود به بحث تعیین

موضع شود؟



آقای مرتضایی: شیوه باید علمی باشد لذا اگر موضع گرفتیم شیوه، شیوه علمی نیست.

آقای ذاکر صالحی: باید بستر را انتخاب کنیم نه موضع را.

آقای رمضانی: در مورد صحبت‌های آقای جلیلی که فرمودند اگر از موضع دین سراغ این مطلب رفتیم یک روش کلامی می‌شود، باید دقت کرد. اگر هر دوی علم و دین را از موضع بیرونی نگاه کنیم که هر دو را بشناسیم و نسبت‌هایشان را پیدا کنیم، فکر می‌کنم یک موضع معرفت‌شناسانه باشد نه موضع کلامی. کلامی این است که ما موضع دین را کامل و صد در صد بگیریم و برویم سراغ علم و بخواهیم علم را با این ملاک، محک بزنیم، ولی فرض را بر این گرفتیم که هر دو را از بیرون ببینیم؛ هم دین را از بیرون ببینیم و هم علم را و نسبت آنها را بایکدیگر و از موضع ناظر بیرونی بسنجیم. این البته قابل انکار نیست. به هر حال ایدئولوژی و جهان‌بینی مباحث دینی ما ممکن است در اینجا اثر بگذارد و این دیگر قابل پرهیز نیست.

آقای پیرمoadی: یکی از مسائل مهمی که می‌ماند بررسی تاریخ علوم انسانی است، زیرا قبلاً هم ما علوم انسانی داشتیم، چه شده که دانشمندان از آن علوم انسانی دست برداشتند. چه خلأی وجود داشته، چه سؤالاتی وجود داشته که جهان‌بینی و انسان‌شناسی سابق به آن پرسشها جواب نمی‌داده، چه شده که اینها به این انسان‌شناسی جدید رو آوردند، آیا این طبیعی بوده است و یا تاریخ علم بطور جبری به اینجا کشیده شده، آیا دست توطئه‌گری در کار بوده است؟ اینها باید محققانه بررسی شود و همانطور که برادر مرتضایی فرمودند نمی‌شود از قبل موضع گرفت باید بعداً مشخص شود؛ یعنی ما هم باید علم‌شناسی بکنیم و هم دین‌شناسی و آن وقت نوبت داوری می‌رسد.

آقای ذاکر صالحی: سخن من این است که در این اقیانوس که بنا داریم وارد شویم با

چه تقدم و تأخري بحث را پيگيري كنيم؛ در اين زمينه دو پيشنهاد دارم:

پيشنهاد اول: خيلي از دانشكده‌ها و مجامع علمي روشنفكري اصلاً براي اين بحث موضوعيتي قائل نيستند؛ يعني هنوز ممكن است اين سؤال كلان و شقوق فرعي آن بر ايشان نامفهوم باشد و سؤال كنند شما چرا مي‌خواهيد به بازنگري و بازسازي علوم انساني بپردازيد؛ اصلاً اين حرفها چيست، مگر چه ضرورتي دارد و چه نيازي است و يا بحثهاي فلسفه دين و فلسفه علوم انساني را چرا با هم مي‌خواهيد پيگيري كنيد؟ اگر كسي فلسفه دين بخواند زير سؤال نمي‌رود يا اگر فلسفه علوم انساني بخواند زير سؤال نمي‌رود، حال، شما چرا مي‌خواهيد اينها را با هم بحث كنيد. اينكه ما مي‌خواهيم با هم پيش برويم خودش يك پيش فرض دارد. حتماً ممكن است بعضي اين را به عنوان هتك علوم تصور بكنند و شكستن آن ارزشي كه علوم انساني پيدا كرده است. اتفاقاً ما هم مي‌خواهيم نشان دهيم كه علوم انساني بار ارزشي دارد و با ظرافت، يك چيزهاي غير علمي هم به همراه مي‌آورد. دوستان در اینجا به عنوان پيش فرض به آن رسیده‌اند ولي نشان دادن اين قضيه خودش يك پروژه‌اي است كه شايد يكي دو سال كار ببرد. كه چرا و چگونه به اين ضرورت بازنگري رسيديم. نفاقي كه شهيد مطهري از آن سخن مي‌گويد، كه در جامعه امروز بايد به گونه‌اي فكر كنيم و به گونه‌اي ديگر عمل كنيم، و اين يك نفاق آشكار است؛ اين نفاق را برجسته كردن و نشان دادن ابعاد آن و موشكافي كردن خود اين ضرورت را بيان كردن، اولين گام از پروژه ما خواهد بود آن موقع است كه ما مي‌توانيم بعد سلبی و ايجابی كار را ليست كنيم؛ يعني در برخورد با علوم انساني يك ليست از فعاليتهايي را ارائه كنيم در بعد سلبی و يك ليست در بعد ايجابی كار. و در اين كار من روشي را پيشنهاد مي‌كنم كه دنبال كنيم كه دانشگاهها اين روش را مي‌فهمند و از آن تعبير دارند با عنوان وحدت نظام یافته مشكلات؛ امروز علوم انساني به مشكلاتي رسیده‌است كه ما بايد يك وحدت نظام یافته‌اي بين اين زنجيره مشكلات نشان بدهيم و آن را برجسته كنيم، اين كار خيلي هم استدلالی نيست و بخش عمده‌اش توصيفی است، پس در واقع، ضرورت بازنگري در علوم انساني گام اول است براي جواب به اين پرسش كه شما براي چه اين كار را مي‌كنيد. گام دوم هم بررسي آثار موجود

است؛ یعنی تمام آثار موجود را باید بررسی کرد تا مشخص شود محققان قبلی در این زمینه چه گفته‌اند و تحقیق و فعالیت علمی ما چه مسیری را باید دنبال کند تا به اهدافش برسد.

**آقای جوارشکیان:** باتوجه به صحبت‌هایی که در جلسه گذشته شده بود تا حدودی چارچوب‌های بحث به صورت اجمال روشن بود. تصور من این بود که امروز وارد سؤال‌های اساسی می‌شویم لذا من سعی کردم سؤالاتی را که به این بحث مربوط می‌شود تهیه نمایم پیشنهاد شد که ما این ضرورتها را به حالت اجمال و جنبی برگزار نکنیم بلکه تفصیلاً وارد شویم و همینطور که آقای ذاکر صالحی فرمودند که حتی می‌تواند به عنوان پروژه باشد که ضرورتها را تبیین کنیم و سؤالات و مسائل را با محورهای اصلی اینها را درآورده و لیست کنیم؛ این کار خیلی اساسی است. منتهی این نکته را باید توجه داشت که اساساً ابتدا به ساکن سؤال پیدا نمی‌شود یعنی ما باید از یک موضعی از جایی و با یک سؤالاتی اصولی شروع کنیم بعد به مناسبتی که جلو می‌رویم این سؤالات، خودش را مطرح می‌کند یعنی هر قدمی که جلو می‌گذاریم با مسائل جدیدی روبرو می‌شویم. به نظر من تصور و توقع اینکه ما در ابتدای کار تمام سؤالات را بخواهیم تدوین کنیم عملاً امکان ندارد یا اگر هم ممکن باشد سؤالات خیلی کلی و به اصطلاح اجمالی می‌شود که باید کار تفصیلی و دقیق در باره آنها بشود. به هر حال من با اصل قضیه که ابتدا سؤالات را در همان حوزه دیدی که داریم، دقیق تبیین کنیم مخالف نیستم. (اما فکر نکنیم تمام سؤالات را در این مقطع می‌شود تدوین کرد) با چند سؤال جلو می‌رویم و به مسائلی می‌رسیم و سؤالاتی در هر شاخه‌ای مطرح می‌شود، ان شاءالله با کار جلو می‌رویم. نکته دیگر این است که در خصوص انگیزه کار که موضع کلامی بگیریم یا موضع علمی محض و یا تلفیقی از این دو باشد، یعنی هم تعلق خاطری به علم و هم تعلق خاطری به دین باشد، خوب طبیعی است که موضع ما، قطعاً یک موضع کلامی خواهد بود. البته موضع کلامی با موضع علمی تعارضی ندارد؛ یعنی واقعاً اگر تعلق خاطری به دین نبود، اصلاً انگیزه چنین جمع و چنین مطالعاتی پیدا نمی‌شد، تعلق خاطری که ما به دین داریم و اعتقادی که به حقانیت و راهگشا بودن دین داریم، ما را با سؤالاتی روبرو کرده است

که ناچاریم تعیین موضع کنیم که دین چه می‌گوید و علم چه می‌گوید، رابطه علم و دین چیست؟ قطعاً انگیزه، انگیزه کلامی است. تعلق خاطر به دین و ایمان است که بسیاری از روشنفکران و صاحب‌نظران مسلمان را به این بحثها کشانده است؛ منتهی من فکر می‌کنم بر خلاف آن تصور رایج، موضع کلامی تحریف واقعیت و حقیقت نیست. موضع کلامی به این معنا نیست که من هر چیز غیر واقعی را برای توجیه اعتقادات خودم سرهم‌بندی کنم، این کم لطفی است نسبت به علم کلام. از سویی صاحب‌نظران معتقدند در عالم علم هم موضع بی طرفانه محض وجود ندارد؛ عالمی هم که یک فرضیه به نظرش می‌رسد و می‌خواهد آن را اثبات کند دنبال شواهد می‌رود و تنها التزام به حقیقت جویی دارد و البته طبیعی است که هر رطب و یابسی را برای اثبات فرضیه خودش به کار نمی‌گیرد، اما واقعاً اگر در عالم علم هم کسی ادعای بی طرفی محض کند ادعای گزافی است؛ در دین هم به طریق اولی چنین چیزی میسر نیست. لذا ما می‌توانیم با یک موضع حقیقت جویانه و کاملاً علمی و منطقی جلو برویم، اگر بحث تجربی است با منطقی تجربی جلو برویم و اگر عقلی است با منطقی عقلی، مسیر را تعیین کنیم و در این مسیر اهدافمان را به محقق کنیم.

از سه زاویه ضرورت این تحقیق و بحث مطرح است:

- یکی از این زاویه که تعارضات علم و دین حل شود، دین دارای معارف و دستورات عملی است و علم هم در مسیر تکامل خودش دستاوردهایی داشته که این دستاوردها به ظاهر تعارض پیدا کرده‌اند بنابراین بهترین انگیزه برای متکلم حل این تعارض است.

**آقای ذاکر صالحی:** آیا مخاطبان شما متکلمان هستند، یا دانشکده‌های علوم انسانی و یا صاحب‌نظران هستند؟ برای آنها چه دلیلی دارید که این تعارض باید حل شود؟

**آقای جوارشکیان:** ما به آنها کاری نداریم، ما انگیزه خودمان را می‌گوییم، ما نتیجه تحقیقمان را به عنوان یک کار علمی به جامعه ارائه می‌دهیم اگر پشتوانه علمی و منطقی

داشته باشد همه می‌پذیرند و اگر نداشته باشد، هیچ جا نمی‌پذیرند؛ در جوامع علمی روش و نتیجه تحقیق مهم است نه انگیزه تحقیق، نتیجه تحقیق چگونه است؟ ما با انگیزه دینی جلو می‌رویم؛ یکی از انگیزه‌های خیلی مهم ما این است که می‌خواهیم ببینیم در دنیایی که دنیای علم و عقل و منطق است، دین جایگاهی دارد یا ندارد؟

**آقای ذاکر صالحی:** سؤال تحقیق را باید موجه بکنیم؛ ما به چه نوع مسائلی رسیدیم که مجبور شدیم این بازنگری را انجام دهیم؟

**آقای جوارشکیان:** همین تعارضات ظاهری که بین دستاوردهای علمی و دینی هست، مثلاً به هر حال به نام دین یک جهان‌بینی عرضه شده، دستورالعملی برای زندگی عرضه شده است؛ اخلاقی تبیین شده است. از سوی دیگر هم روانشناسان می‌گویند نه، باید این‌گونه زندگی کرد؛ مثلاً این دستور اخلاقی با تعادل روانی انسان تعارض دارد.

**آقای ذاکر صالحی:** اتفاقاً بحث همین است، تعارض هست که هست، حال، این تعارض چه مصیبتی را پیش آورده و چه معضلی را درست کرده است که ما به دنبال حل آن هستیم.

**حجة الاسلام هادویان:** در علوم انسانی خیلی مشکلات هست مثلاً در مسائل توسعه اگر در برخورد با دنیا شما اخلاق خاصی داشته باشید در این زمینه حتم "به مشکل برخورد خواهید کرد.

**آقای ذاکر صالحی:** این شقوق و جنبه‌ها را باید برجسته کنیم و نشان دهیم تا تحقیق ما مخاطب و شنونده داشته باشد.

**آقای پیرومادی:** چرا اصلاً ما طرح کردیم که اگر کسی فقط تعلق خاطر به دین دارد فقط دین را دنبال کند و اگر کسی فقط به علم تعلق خاطر دارد مسائل علم را دنبال کند؛

خیر، ما به هر دو تعلق خاطر داریم. شما یک فهم دینی دارید و یک فهم علمی، اینها با هم در تعارض افتادند؛ اینها در یک جا و در یک خانه قرار دارند.

**آقای ذاکر صالحی:** مشکل شخصی شماست، مشکل بشر امروز نیست؛ شما مشکل بشر امروز را نشان بدهید.

**آقای پیرمoadی:** بشر امروز اگر متدین و در عین حال به علم هم تعلق خاطر دارد این مشکل، مشکل بشر امروز می شود.

**حجة الاسلام هادیان:** اگر مشکل فقط در ذهن شخص محقق است خوب، همان حرفی است که شما می زنید ولی اگر با مسائل حکومتی اسلام ارتباط دارد، مطلب فرق می کند. چون الآن حکومت، اسلامی است لذا باید این حکومت بر اساس اسلام برای اجتماع در زمینه های گوناگون برنامه ریزی کند، از یک طرف تعلیمات دینی وجود دارد و از سوی دیگر هم علمی که در حال حاضر چرخ اجتماع را می گرداند (اقتصاد، مدیریت، جامعه شناسی، روانشناسی، تعلیم و تربیت و...) و روی اصولی خاص حرکت می کند. اینجاست که اگر شما دید خاصی از دین داشته باشید، این نظریات یا هم درگیر می شوند.

**آقای ذاکر صالحی:** این تفکر در گروه علوم اسلامی دانشگاه امام حسین (ع) است. من می گویم که این مشکل را تئوریزه کنید تا دیگران هم این مشکل را بفهمند. اگر این مشکل تئوریزه نشود کل تحقیق زیر سؤال می رود.

**آقای جوارشکیان:** آقای ذاکر، منظورتان از تئوریزه کردن چیست؟

**آقای ذاکر صالحی:** خود ضرورت اینکه این سؤال در عرصه نیازهای بشر امروز چه

جایگاهی دارد ممکن است کسی جز شما این سؤال را نداشته باشد و این تحقیق را ضروری نداند.

**آقای جوارشکیان:** ممکن است سؤال جنبه شخصی داشته باشد؛ مثلاً سؤال فقط برای من مطرح باشد یا جامعه دینی یا ملت ایران یا شمای محقق. سؤال را که نمی شود عمومی کرد. جواب را می شود عمومی کرد. سؤال انگیزه ایجاد می کند که شما بروید دنبالش تا به نتیجه ای برسید.

**آقای ذاکر صالحی:** شاید کسی بگوید من با علوم انسانی راحتم و با آن مشکلی ندارم. شما چه مشکلی دارید که به فکر تحقیق در مبانی آن افتاده اید؟

**آقای جوارشکیان:** این برای ما مطرح است. شما می توانید دیگران را ملزم کنید که بیایند این را تحقیق کنند. ما در مقام تبیین انگیزه ها و ضرورت های خودمان هستیم.

**آقای ذاکر صالحی:** همان نیاز خودمان را هم باید تبیین کنیم؛ واقعاً در این علوم انسانی چه گیرهایی هست، این گیرها را در عرصه واقعیت بشر امروز نشان بدهیم؛ پس از آن سؤال تحقیق را مطرح کنیم و بگوییم به دلیل این زنجیره مشکلات که ما داریم این سؤال اساسی مطرح است.

**آقای جوارشکیان:** اگر بیشتر در این زمینه صحبت شود فکر می کنم ذهنها بیشتر به هم نزدیک شود.

یک موقع هست که شما می گوید کاری که ارائه می دهید با چه کیفیتی باشد، خوب این را تردید نداریم. ما نمی خواهیم کاری ارائه دهیم که فقط به درد خودمان بخورد. باید کارمان ضوابط و موازین و چارچوبهای کار علمی را داشته باشد. طبیعی است اگر اینطور نباشد ما خودمان هم اقتناع نمی شویم؛ ولی یک موقع شما

می‌گویید چیزی بگو که همه بیابند در باره آن تحقیق کنند؛ در همه انگیزه ایجاد شود؛ در همه حرکت ایجاد شود؛ این محال است؛ اصلاً در عالم علم اینطور نیست؛ مثل اینکه یکی رفته در فیزیک تحقیق کرده است. در فیزیک معماهای بسیاری هست که هرکس بر اساس کنجکاوی و انگیزه و نیاز و عشق و علاقه‌ای که داشته، رفته تحقیق کرده است. اصلاً مقام داوری و گردآوری جدا از یکدیگرند. واقعاً یک سخن عقلی است که در مقام گردآوری فردی می‌گوید من در این باره تحقیق کردم، شما نمی‌توانید بگویید چرا این کار را کردید. یک انگیزه‌ای داشته است؛ بحث این نیست که این تئوری را از کجا آوردی، بحث این است که حالا تئوری ایشان چقدر موازین علمی را در مقام داوری رعایت کرده است، ولی اینکه آقا چرا این حرف را زدی، کسی نمی‌تواند جلوی آدم را در این زمینه‌ها بگیرد.

ما در یک جامعه دینی هستیم. بزرگترین مشکل ما در جامعه دینی این است که باید دین را مطرح کنیم؛ انقلاب ما یک انقلاب دینی است بالاخره باید دین را در دنیایی که زبانش علم و منطق است مطرح کرد. من فکر می‌کنم برای یک جامعه دینی کاملاً یک چیز روشن و بدیهی است که ما چرا می‌خواهیم در این زمینه تحقیق کنیم. حتی در یک جامعه غیر دینی هم این مسأله خیلی مهم است؛ الآن در جوامع غیردینی هم همین سؤالات مطرح است. اگر ما به سمت علوم انسانی می‌آییم و می‌خواهیم بررسی کنیم به خاطر درد دینی است که داریم. در واقع می‌خواهیم ببینیم این دین ما با علم چه ارتباطی دارد؛ پس مشکلمان این است که دین ما با علم چه ارتباطی دارد. اگر هیچ ربطی ندارد برویم دنبال علم و دین هم سر جای خودش باشد؛ هرچه هم علم می‌گوید به آن خوشامد می‌گوییم، اما اگر ربطی دارد در چه حدی است. رابطه علم و دین چگونه است؟ مشکل ما این است. اگر ما به این نتیجه رسیدیم که ربط دارد، این ربط را مشخص باید کنیم، ببینیم دین چقدر در علم دخالت دارد و علم چقدر در دین دخالت دارد. من فکر می‌کنم اگر این را سؤال اصلی بگذاریم بهتر به نتیجه می‌رسیم.

آقای ذاکر صالحی: من در مورد محتوا بحثی ندارم؛ سخن من در باره قالب و روش



تحقیق است.

**آقای مرتضایی:** به هر حال اگر بخواهیم بحث را شروع کنیم یک جا را باید نقطه شروع، فرض جلو بیاوریم. فرض ما هم این است که ما یک مشکلی داریم ولی دقیقاً نمی‌دانیم زوایای این مشکل چیست کنیم و قبل از ما دیگران نیز این کار را شروع کرده‌اند ولی به یک جایی که رسیدند ایستادند علت این قضیه شاید همان مسائلی باشد که شما می‌فرمایید یعنی کارشان تئوریزه نشده بوده یا سیستماتیک و منظم نبوده است. اگر ما دنبال کنیم که چرا اینها بعد از اینکه مدتی پر شور و پر حرارت دنبال این قضیه رفتند و گروه‌های مختلفی هم اقدام به این کار کردند، اما بعد از یک مدتی ایستادند، علامت این است که این مسأله، مسأله حادی هست. پس ما در درجه اول لازم داریم که ضرورت و اهمیت این تحقیق را اثبات کنیم.

**آقای پیرمادی:** حرف آقای ذاکر صالحی هم همین است.

**آقای ذاکر صالحی:** علت اینکه افرادی که این بحثها را شروع کردند، به جایی نرسیدند و من یقین دارم که نخواهند رسید، این است که اینها مشکل را موشکافی نمی‌کنند. یکبار چهارتا سؤال را مطرح می‌کنند و کار را از وسط شروع می‌کنند. شما هم فرمودید که ما مشکلی داریم و می‌خواهیم شروع کنیم. من الآن می‌گویم مشکلاتان چیست؛ شما ده جزوه بنویسید در باره اینکه مشکل ما در علوم انسانی و در ارتباط با علوم انسانی چیست. در مدیریت؛ روانشناسی و جامعه‌شناسی چه مشکلاتی داریم؟ بشر امروز چه گرفتاریهایی دارد؟ ریشه فلسفی‌شان چیست؟ ریشه در علوم انسانی چیست؟ واقعاً اول مشکل را نشان بدهیم و این تحقیق را توجیه‌پذیر و تئوریزه کنیم و بعد سؤالات را طرح کنیم. بعد که سؤالات طرح شد کارهای سلیبی و ایجابی مشخص می‌شود و به همین روال کار ادامه می‌یابد. یعنی ابتدا پرداختن به معضل و بعد تبدیل آن به مسأله.

**آقای جلیلی:** این نشست برای این است که احساس کردیم داده‌های علوم انسانی با داده‌های دینی خودمان اجمالاً تعارض دارد. در یک جامعه دینی اگر کسی بخواهد به علم ملتزم باشد و به دین هم ملتزم باشد نمی‌داند چه کار کند. چون این دو، دو تا حرف دارند که یک جهت نیست. اگر جامعه‌ای بنا را بر آن بگذارد که آن علم را حفظ کند و دین خودش را هم حفظ کند، دچار یک معضل اساسی شده‌است. چون این دو، دو حرف می‌زنند نه یک حرف، کدامش را عمل کند و این باعث شده است که نگاهی به هر دو کنیم، یعنی یک طرف احساس می‌کند طرف دیگر را باید رفت و جست و خاش کرد و با این طرف سازگار کرد. یک طرف احساس می‌کند باید این طرف را با آن طرف حل و سازگار کرد؛ به هر صورت معضل این است:

۱- این داده‌ها با هم تعارض دارند.

۲- معضل دوم، آن روی سکه است و آن هم این است که احساس می‌شود که یک آدم دیندار می‌بیند با آمدن علوم انسانی جا برای دین تنگ می‌شود؛ یعنی احساس می‌کند مشکلات تربیتی را روانکاو و روانشناس علوم تربیتی حل می‌کند؛ مشکل اقتصادی را از یک عالم اقتصاد می‌پرسند؛ مشکلات جامعه را از یک دانشمند جامعه‌شناسی می‌پرسند؛ مسائل سیاسی را هم از علوم سیاسی می‌گیرند و... چیزی نمانده است که دین بگوید من این را دارم الا اینکه بگوید روزه را با این روش بگیر؛ نماز را این‌گونه بخوان؛ غسلت را هم این طور انجام بده؛ چیزی برای دین نمانده است؛ یعنی اگر کسی التزام به دو طرف دارد و می‌خواهد این معضل را حل کند، چگونه می‌تواند این داده‌ها را با هم، هماهنگ کند. دیندار آن طرف را بگیرد یا این طرف را؟ در عین حال که به هر دو علاقه‌مند است یا بگوید من التزام به دینم را کنار می‌گذارم. این مشکل اصلی است یعنی رقابت دین با علوم انسانی الآن مطرح است و الّا کاری به علوم انسانی نداریم. علوم انسانی بالا‌اصاله مورد تحقیق ما نیست. به هر صورت این رقابت این التزام را داشته که ما احساس کنیم که باید به دنبال چه راه‌حلی باشیم. من فکر می‌کنم این مسأله است. نکته دیگر اینکه یک محقق قطعاً موضع دارد و بدون موضع نیست؛ اینکه مثلاً کسی موضع کلامی داشته باشد اشکالی با آن موضع علمی ندارد، هر دو با هم قابل جمع هستند، به

نظر من مقداری کم لطفی است. ببینید اینکه مسلم است کسی که موضع کلامی دارد قطعاً مواضع و مفروضاتی دارد، و این با داده‌های علمی محض، اگر در نظر بگیریم، نمی‌خواند، این را همه قبول داریم؛ متهمی ما نیایم بهانه بکنیم که هر عالمی موضع دارد. صحبت سر این است که آنهایی هم که گفتند هر عالمی موضع دارد، رفته‌اند، جسته‌اند و آن ریزریز مواضع را پیدا کرده‌اند و روی آنها انگشت گذاشته‌اند. یک وقت می‌گوییم این آب خالص است؛ نگاه می‌کنیم می‌بینیم که خالص است، ولی می‌دهید یک شیمیدان که تجزیه کند مشخص می‌شود که چقدر املاح دارد که به چشم ما نمی‌آید بعد می‌گوییم هیچ آب خالصی گیر نمی‌آید. ما جواز نداریم که بگوییم که آنکه املاحش کاملاً مشهود است بخوریم و بگوییم که آب خالص گیر نمی‌آید؛ استفاده کنیم و منعی ندارد. اینکه کسی از موضع کلامی به علوم انسانی رو می‌آورد و می‌خواهد تکلیف علوم انسانی را روشن کند کاملاً بی‌طرف نیست، نه تنهایی طرف نیست بلکه صد در صد طرف دارد. این را ما نیایم مثلاً این طرف قضیه را در نظر بگیریم که آن کسی که می‌خواهد علمی برخورد کند آن هم یک خرده شیشه‌ای در کارش دارد. به هر صورت یک ضریبی بگذارید. این به هیچ وجه به ما مجوز ندهد که ما چیزی به این آشکاری را که ما آن طرف را می‌گیریم و می‌آییم وسط، آن را جواز بگیریم و بگوییم چون هیچکس بی‌طرف نیست پس با این همه طرف کامل و صریح و آشکار به میدان بیاییم، باکی هم نداریم و کارمان علمی هم هست، به هیچ وجه علمی نیست.

**آقای جوارشکیان:** وقتی می‌گوییم می‌خواهیم از موضع کلامی شروع بکنیم، کلامی به چه معناست؟ شما می‌گویید این همه طرف، کدام طرف، همه‌اش چیست. همه‌اش را بحث نکرده‌اید. ما با چه مفروضات دینی می‌خواهیم وسط میدان بیاییم؟ این نکته‌ای که جنابعالی فرمودید خیلی مهم است. اگر ما خواستیم شروع به تحقیقات کنیم این مفروضات را روشن کنیم. بنده دین را معرفت‌بخش می‌دانم یا نه؟ فهم دینی سیال است یا سیال نیست؟ این مفروض اساسی است. اینکه عرض می‌کنم معضل کلامی، انگیزه کلامی دارد، واقعاً تعلق خاطر به دین داریم و دلمان می‌خواهد بدانیم الآن دین در دنیای

معاصر چه وضعی دارد؟ بعد اگر وارد بحث شویم باید تمام مفروضات را ردیف بکنیم و روی هر کدام که محل بحث است بحث کنیم و هر کدام نیست به توافق برسیم. حالا بنده بحثم درباره ضرورتها بود. تعارض علم و دین از حیث معرفتی و اعتقادی یک ضرورت اساسی را برای جامعه دینی و هر آدم متدینی ایجاد می‌کند و سرانجام، این دین از نظر اعتقادی بالاخره قابل اعتماد هست یا نه، معارف علمی چگونه؟ این مشکل آدم دیندار بوده است از صدر ظهور ادیان تا الآن، فلسفه یک چیزی می‌گفته، عرفان، چیزی می‌گفته، در هر دوره یک علمی بوده، حرفهایی می‌زده، تعارض وجود داشته، این، آن را تکفیر می‌کرده و آن هم این را تکفیر می‌کرده است. بعضی می‌آمدند و این دو را تلفیق می‌کردند و می‌گفتند نه آقا تکفیر نباید کرد. این دو یک چیز را می‌گویند. الآن در زمان معاصر که علم اینقدر گسترش پیدا کرده و اینقدر مجهز و مستدل شده، واقعاً تبیین موضع دین جزء ضروریات است. حالا در گذشته چهار رشته علمی بود الآن ده‌ها و صدها رشته علمی است که در هر جا یک جور با دین اصطکاک پیدا کرده و مسأله‌دار شده است. این یک ضرورت اساسی است. حالا بعداً همانطور که فرمودند و فرمودید، می‌شود موارد مهم آن را ردیف کرد. مصداقهای این مفروضات چیست؟ در باره این می‌شود بحث کرد. نکته دوم که آقای هادویان هم به آن اشاره فرمودند، نیازهای علمی و اجرایی جامعه اسلامی است؛ یعنی ما الآن در مقام حکومت، در مقام مدیریت و اداره جامعه با یک مسائل اساسی روبرو شدیم که در جوامع دینی گذشته مطرح نبود. در جوامع گذشته دینی واقعاً این مسأله حکومت و نظام و این مسائل گسترده و پیچیده نبوده است. مسایل اقتصادی، مسائل تربیتی، مسائل حقوقی جاری با این عظمت و وسعتی که دارد و مسائل سیاسی اجتماعی سر جای خودش، همه اینها ما را به عنوان کسی که مدعی دین و انقلاب دینی هستیم، مجبور می‌کند که راه حل بطلبیم، حالا از علم بطلبیم یا از دین، خوب این نیازهای علمی زندگی جدید، بویژه از حیث اداره جامعه، به نظر من بزرگترین ضرورت است که به علوم انسانی بپردازیم رابطه آن را با دین در یک جامعه دینی تبیین کنیم که چقدر از دین بگیریم. اگر فرصت باشد من نظریاتی را هم که در این زمینه هست عرض می‌کنم، بعضی معتقدند که دین اصلاً حکم تأسیسی ندارد.

همه‌اش ارشادی است، این باید روشن شود. دین در اداره جامعه فقط ارشادات کلی می‌کند یا نه، خودش هم نظامی تأسیس می‌کند؛ به شما قانون می‌دهد؛ این باید روشن شود، یا اینکه دین یک چارچوبهای کلی دارد، تأسیس هست، ولی در چارچوبهای کلی، چارچوبهای جزئی‌اش را از علم بگیرید، یا به قولی دین صامت و ساکت است؛ این علوم مختلف هستند که دین را به حرف در می‌آورند. علم را درست قبول بکنید بعد بروید سراغ دین. دین را با ابزار علم، تفسیر و تحلیل کنید. این راه‌حلها خیلی اصولی است. شما می‌گویید هرچه علم می‌گوید معتبر است و دین هم جز حرفهای علم چیزی ندارد، به وسیله علم باید دین را به زبان در آورد. اینها راه‌حلها تعیین‌کننده است؛ یعنی ما از لحاظ نیاز علمی زندگی جدید واقعاً به تبیین این مشکل نیازمندیم. نکته سوم که من فکر می‌کنم کمتر به آن توجه می‌شود، مسأله تقابل فرهنگهاست. الآن، دین و فرهنگ دینی در جهانی واقع شده که با فرهنگ دینی تعارض دارد و می‌گویند تهاجم فرهنگی. من معتقدم تهاجم فرهنگی را نباید فقط در فساد و مظاهر بی‌بند و باری تلقی کرد؛ بالاترین تهاجم فرهنگی این است که فکر دینی را از ما سلب کرده است. اندیشه‌ای که علوم و تکنولوژی جدید القا می‌کند، این رادیو، تلویزیون و کتابهای درسی و تمام این دروازه‌ها به روی علم جدید و فرهنگ و تکنولوژی جدید باز است، اینها یک جهان‌بینی و فرهنگی را ایجاد کرده است. که با فرهنگ دینی سازگار نیست. در اندیشه یک آدم مسلمان، وقتی به قرآن و روایات مراجعه می‌کنید جهانی که ترسیم می‌کنید یک جهان باطنی است؛ یک جهانی است که سراسر شما را با پشت پرده آشنا می‌کند. مثلاً که آمدند، انوار معنوی هست، حتی بحث طبیعت و مادیات هم اگر در دین است در راستای کمال معنوی انسان است. بینش دینی که در قرآن ارائه می‌شود که باید یک مسلمان با آن زندگی کند و در آن فضا نفس بکشد با بینش و فرهنگی که از طرف بینش و تکنولوژی جدید به زوایای خانه ما و به بچه‌های ما از همان لحظات تنفس عقلی - که می‌نشینند پای تلویزیون کارتون نگاه می‌کند - القا می‌شود، کاملاً معارض است؛ یعنی توجه به علل معده و اصلاً مطرح نشدن مسائل باطنی و مطرح نشدن علل غایی و مطرح نشدن علل حقیقی. ذهن ما با یک نوع زندگی دنیوی با یک اندیشه دنیوی خو

می‌گیرد. می‌خواهم بگویم اگر بخواهیم ضرورت مسأله را مطرح کنیم یک ضرورت خیلی اساسی همین است که ما می‌بینیم که جهانی که علوم انسانی جدید و علوم تجربی به ما القا می‌کند، مفروضات و جهان‌بینی‌اش را به همراه می‌آورد. با جهان‌بینی که دین دارد و فضایی که دین عرضه می‌کند تعارض دارد. بعضی از متفکران جدید - مانند "ویلیام چیتیک" از کسانی است که می‌گوید معتقد به این ابزار جدید نیستیم. زیرا اینها تقدس‌زداست، روح‌قدسی دین را می‌گیرد - برای خودشان توجیهاتی دارند و فلسفه‌ای هم دارند. اینها مسائلی است که ما را وادار می‌کند که ببینیم رابطه دین با علوم جدید چیست؟ اینها به نظر من اساسی است.

**حجة الاسلام هادیان:** من فکر می‌کنم باید اول یک مطلب روشن شود. برای اینکه ضرورت این بحث مشخص شود باید به تاریخ علوم انسانی نگاهی بیندازیم که اصلاً تکنون و شکل‌گیری و رشد علوم انسانی ما تا این مرحله که رسیده کلاً فرهنگ اسلامی در آن دخالت نداشته و این علوم، مولود سرزمین دیگری است. در کشور و فرهنگ دیگر با تفکرات خاصی گره خورده و همانجا به وجود آمده و همان فرهنگ و همان علم با تمام رگ و ریشه‌هایش منتقل شده است و ما آن را گرفتیم و به کشور خودمان آوردیم و از آن استفاده کردیم. الآن در مورد علوم انسانی بحث می‌کنیم که نسبت دین و علوم انسانی چیست. دین اسلام که با این علوم انسانی که از جای دیگری آمده ارتباطی نداشته است. در بین صحبتها دیدیم که آقای جلیلی به عنوان سؤال مطرح کردند که آیا دین و علوم انسانی با هم رقیب هستند. یعنی اینکه معضل ما الآن این است که علوم انسانی جای دین را تنگ کرد و این دو با هم به صورت رقیب درآمدند، ما باید ببینیم به چه صورت است. این سؤال، اصلاً سؤال درستی نیست به این خاطر که علوم انسانی با توجه به سابقه تاریخی‌اش با یک مبانی خاص و طرز تفکرات خاص و حتی محیط اجتماعی خاصی رشد کرده و در اینجا به وجود آمده است. هیچ مساسی و ارتباطی با جامعه اسلامی و دین اسلام نداشته است. سؤال ما این است که آیا اگر علوم انسانی و آن تفکراتی که منجر به پیدایش آن می‌شود، در یک حال و هوای دیگر، در یک جامعه

دیگر با پیش فرضهای دیگر شکل می‌گرفت، چگونه بود. حال با توجه به آن جهان‌بینی که اسلام برای یک فرد مسلمان مطرح کرده و دستوراتی که داده، با هدایت‌هایی که قرآن در مورد انسان مطرح کرده، یک دیدگاه‌های بکر و واقعی که در مورد انسان مطرح کرده است، ما از این زاویه هنوز به علوم انسانی نپرداختیم و به تعبیری ما اصلاً علوم انسانی نداریم. آن علوم انسانی زاینده فرهنگ خاص است که به نظر می‌رسد که ما تازه باید بفهمیم که مبانی این علوم انسانی چیست. از کجا آب خورده که به این صورت در آمده است؛ اقتصادش همانطور، جامعه‌اش همانطور، فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاقی همانطور، لذا ما باید با کمک گروه‌های علمی مختلفی که در اینجا داریم در باره این نظریه‌ها کار کنیم. نظریه‌های عمده را به صورت اصلی و فرعی دسته‌بندی کنیم و بعد ببینیم اینها از چه مبانی نشأت گرفته‌اند و آیا ما می‌توانیم همان سیری را که آنها برای تشکیل علوم انسانی در پیش گرفتند، با استفاده از این طرز تفکری که اسلام در مورد انسان مطرح کرد (که کم هم نیست) دنبال کنیم. وقتی انسان به این منابع مراجعه می‌کند مثل تفسیرالمیزان، آراء استاد مطهری، علامه طباطبایی و دیگر متفکران و مفسران، اینها در مورد انسان خیلی حرف زده‌اند. ما معتقدیم وقتی قرآن مطلبی را بیان می‌کند این جزء اعتقادات ماست، پرده‌ها را بر می‌دارد و واقعیت را نشان ما می‌دهد، اینها جزء اعتقادات ماست. با این دید می‌خواهیم به علوم انسانی نگاه کنیم یا از زاویه دیگر می‌خواهیم به انسان نگاه کنیم و مشکلاتش را بررسی کنیم. می‌خواهیم ببینیم آیا چیزی جا دارد. این به نظر من سؤال اساسی است که علوم انسانی که از جای دیگری آمده در فرهنگ دیگری رشد کرده الآن در کشور ما آمده است حالا می‌خواهیم ببینیم آن علوم انسانی که در جای دیگری رشد کرده با فرهنگ خاص خود و سابقه تاریخی‌اش چه قصه‌ای دارد؛ نمی‌توانیم بگوییم رقیب دین است. این یک موجودی است که شاید از خود دین نشأت گرفته باشد؛ مثلاً نظریات مسیحیت باشد.

آقای جوارشکیان: البته این هم یکی از نظریات در مورد رابطه علوم انسانی و دین است.

**آقای پیرموادی:** منظور این است که دین می‌گوید مثلاً برای تعادل نظام اقتصادی ربا باید برجیده شود، علم اقتصاد امروز می‌گوید باید ربا باشد و به این معنا رقابت است و این دو دقیقاً نقطه مقابل هم هستند. دین می‌گوید این گونه نظام اقتصادی تعدیل می‌شود و آن می‌گوید به این صورت تعدیل می‌شود. دین می‌گوید برای اینکه انسان به آرامش روحی روانی برسد باید گزینه کنترل شود و به نظام خانواده پرداخته شود اما از سوی دیگر آن می‌گوید که باید آزادی جنسی باشد تا به آرامش برسد. دین روشهایی ارائه می‌کند، علم جدید هم روشهایی ارائه می‌کند، بعد می‌بینیم این روشها با هم در تعارضند.

**حجة الاسلام هادویان:** مکاتب اقتصادی با یک تعریف خاصی از انسان و تعادل اجتماعی و سعادت انسان، مطلبی را بیان می‌کنند مثلاً ربا را تجویز می‌کنند، و اسلام هم اگر ربا را محکوم می‌کند مبانی خاص خود را دارد، بنا بر این در هر دو مورد باید مبانی را مطالعه کنیم.

**آقای پیرموادی:** به هر حال اشکالی ندارد که بگوییم این دو با هم رقابت دارند.

**آقای جوارشکیان:** شاید نظر آقای جلیلی همین بود که چه بسا کسی فکر کند اینها رقیب یکدیگرند و چه بسا کسی فکر کند که نه؛ اینها معدّ هم هستند و چه بسا کسی بگوید این دو به هم ربطی ندارند؛ دین برای یک مقوله‌ای آمده و علم برای مقوله‌ای دیگر، اینها مفروضاتی هستند که محل تحقیق واقع می‌شوند.

به بحث اصلی باز می‌گردیم که از کجا شروع کنیم؛ من به عنوان پیشنهاد عرض می‌کنم:

مبانی علوم انسانی را باید بشناسیم و ببینیم این مبانی با فرهنگ و اعتقادات و با اصولی که در دین و نصوصی که داریم سازگار است یا نه، اگر سازگار است بپذیریم و اگر سازگار نیست در این باره کار کنیم که چرا سازگار نیست و ما خودمان چه می‌گوییم؛ یعنی ابتدا از کند و کاو در علوم انسانی شروع کنیم زیرا این قسمت بحث اساسی دارد. اما به نظر من قبل از ورود به این مرحله باید بحث دین را روشن کنیم، چون یک نظریه‌ای



هست که می‌گوید اصلاً دین به علوم تجربی نظری ندارد، حساب دین و علوم تجربی از هم جداست. ممکن است کسی بگوید، دین در زمینه علوم اجتماعی نظر خاصی ندارد و این را به عقل و علم واگذار کرده‌است؛ اگر کسی چنین موضعی بگیرد دیگر ضرورتی ندارد که در باره مبانی علوم انسانی کار کند، یا اگر هم لازم باشد خیلی مهم نیست. می‌گوید علم را از هر جا و با هر پیش فرضی که آمده باید قبول کرد، زیرا دین نسبت به آن موضعی ندارد. دین می‌گوید شما از علوم استفاده کنید.

کسی ممکن است موضعش این باشد و دیگری موضعش مقابل این باشد و بگوید دین جنبه معرفتی و تکلیفی دارد؛ دین برای زندگی نظام و چارچوب می‌دهد. صرفاً یک ارشاد کلی و اخلاقی نمی‌کند. دین فقط در عرصه زندگی شخصی انسانها متمرکز نیست و جنبه‌های اجتماعی را هم زیر بال و پر خودش می‌گیرد. جنبه معرفتی هم دارد اگر کسی در این مقطع این موضع را بگیرد دیگر آنقدر ضرورت پیدا نمی‌کند که شما خیلی در باره علوم تجربی و علوم انسانی کنکاش کنید که مبانی اینها چیست؟

بعضی می‌گویند اینکه شما می‌گویید مبانی اعتقادی مافقه و فلسفه کلام و اصول است و اینها هم متخذ از علوم زمانه است، فلسفه اسلامی و تئوریهایش رنگ تئوریهای فلسفه یونانی دارد چرا این را معیار قرار می‌دهید؛ اصلاً اسلام برای خودش فلسفه ندارد. این فلسفه‌هایی هم که آمده فلسفه عصری بوده و به خاطر همین الان شما باید تجدیدنظر کنید و بایک دید دیگر به دین نگاه کنید تا فلسفه مناسب با عصر را پیدا کنید. بنابراین اگر دین برای خودش فلسفه و نظر معرفتی و تکلیفی و عملی نداشته باشد، دیگر مشکل از بنیاد حل است. اولین مسأله به نظر من این است که روی پیش فرض اولیه خودمان بحث کنیم. اینکه شما در باره مبانی علوم انسانی کار می‌کنید، یک پیش فرضهایی را قبلاً پذیرفته‌اید که اسلام برای خودش فلسفه دارد، روانشناسی دارد، یک فرهنگ خاص دارد. بعد می‌خواهیم ببینیم این مبانی علوم انسانی، با آنچه اسلام دارد می‌سازد یا نه، به نظر من اول درباره دین شناسی و معرفت دینی بحث کنیم.

حجة الاسلام هادیان: رسالت دین چیست؟ انتظارات از دین و کارآیی آن چیست؟

**آقای مرتضایی:** من موافقم که آرایه‌ی که در رابطه با علم و دین هست جمع‌آوری کنیم و در باره هر کدام بحث کنیم.

**آقای بوزنونی:** ما به حکم دینداری به هر مسأله‌ای که ایجاد می‌شود باید از منظر دین نگاه کنیم، حالا این نفی هم نمی‌کند که ما روح علمی خودمان را زیر سؤال ببریم؛ یعنی چون از منظر دین نگاه می‌کنیم و یا به تعبیر آقای جوارشکیان از منظر کلامی نگاه می‌کنیم بیایم تعصب به خرج دهیم یا غرض‌ورزی کنیم. روح علمی هم که در اسلام تأکید شده ما آن را هم خواهیم داشت و از منظر دین نگاه می‌کنیم. به مسائل علم هم نگاه می‌کنیم که آیا واقعاً اینها تقدس دارند، ذاتی هستند یا نه، به تاریخ هم نگاه می‌کنیم و ابتدائاً نظر دین را بررسی می‌کنیم که واقعاً دین در خصوص مسائل انسانی در کجا نگاهش تاسیسی است و در کجا امضایی. بحثی که در فقه هم مطرح است نسبت به تمام مسائل مثلاً نسبت به تمام معاملات نظرش امضایی است، تاسیسی نیست. وقتی در معاملات امضایی باشد و معاملات هم شعبه‌ای از مسائل انسانی است شاید در خصوص بسیاری مسائل دیگر هم همینگونه باشد. ما ابتدا موضع دین را نسبت به این قضایا ببینیم، چون مسائل عمل و اجرا و مسائل حکومتی عمدتاً از فقه ناشی می‌شود؛ فقه هم همان مسائلی است که به عنوان روش اداره جامعه از آن یاد می‌شود. این نظر دین با نظریاتی که قبل از دین بوده آیا منافات دارد، امضایی است یا تاسیسی. ما اول این را روشن کنیم بعد ببینیم که مبانی علوم انسانی چیست؟ اصلاً ببینیم که ما علوم انسانی اسلامی داریم یا نداریم؟ در فقه موازین مطرح می‌شود آیا اینها اسلامی است یا امضایی است که به اصطلاح از قبل بوده و اسلام آنها را تأیید کرده است.

**آقای جلیلی:** من فکر می‌کنم دو پیشنهادی که شما فرمودید در خصوص اینکه از کجا شروع کنیم یکی از شناخت مبانی علوم انسانی شروع کنیم. یکی هم از شناخت دین و معرفت دین، اولی محل بحث من نیست، اگر دومی می‌خواهد مقبول بیفتد سؤالی مطرح است و آن اینکه ما دین‌شناسیمان را بر چه مبنا می‌قرار می‌دهیم؛ یعنی فهم خودمان

را از دین چگونه سامان می‌دهیم؛ به تعبیر دیگر، این انتظاراتمان را از دین چگونه شکل می‌دهیم و بر مبنای چه چیزی می‌خواهیم آن را شکل دهیم، آیا بر مبنای خود دین است که دین خودش گفته از من اینها را انتظار داشته باشید یا نه این انتظارات باید بیرون از دین سامان یابد و شکل بگیرد و بعد ما از دین همانها را بخواهیم. اگر بخواهیم از دین‌شناسی شروع کنیم و شکل دوم مسأله را در نظر بگیریم، آن خودش بر می‌گردد به اینکه ما آن مبنایمان را هم بکاویم و دوباره به علوم عصر و علوم انسانی مراجعه کنیم با یک پیش‌فرض اگر شق اول را بپذیریم مطلب روشن است و دیدگاهمان این باشد که دین از معرفت دینی جدا نیست، خود دین روشن و آشکارا می‌گوید از من چه انتظاراتی داشته باشید و چه انتظاراتی نداشته باشید. بر این مبنا خیلی راحت می‌شود شروع کرد. اگر چنین چیزی بود این همه تنوع انتظارات و اقل و اکثر گفتن‌ها نبود. به نظر می‌آید که بیرون هم دخیل است که باید دنبال چیزهای دیگر برویم و باز به علم عصر بشری یعنی علوم انسانی رجوع کنیم. پیشنهادی دارم که مقداری کاربردی‌تر است شاید کلام عمیق نباشد این را قبول دارم ولی فکر می‌کنم کاربردی‌تر و راحت‌تر باشد. و آن، این است که بگوییم علم به چه میزان از ایدئولوژی تأثیر می‌پذیرد، علم به چه میزان مجرا دارد که یکسری چیزهای غیر علمی ریزش کنند، مؤثر باشند، تأثیر بگذارند، جهت بدهند، روش و ایده و انگیزه به آن بدهند. این مجاری را کشف بکنیم و ببینیم که چه مقدار غیر علم در علم مؤثر است و می‌شود در قالب علم بیاید. اگر ما مجاری و میزان را کشف بکنیم آنجایی که اثر می‌پذیرد کشف کنیم، طبیعتاً تکلیف علم را هم روشن کردیم، تکلیف دین را هم روشن کردیم. اگر گفتیم علوم انسانی غربی، می‌فهمیم که غربی کجاها مد نظر ما هست. اگر ما آمدیم گفتیم علوم انسانی اسلامی می‌فهمیم این اسلامی از کجاها نشأت گرفته یعنی آن مجاری تأثیرگذار کدامها بودند و آن بخشی که ارزشها، ایدئولوژیها، دین، ایده بیرونی ریزش کردند، کدامها بوده است؛ بعد خیلی راحت می‌توانیم بگوییم در جامعه ما چون ما متدین هستیم، ارزشهایی برای ما مقبول است، ارزش است، ما می‌خواهیم این علوم عینیت و علوم بودنش سرچایش باشد، این مقدار هم جا برای ریزش و اثرپذیری دارد. ما آن اثرپذیرشدینها را روشن بکنیم و بعد چیزهایی که

خودمان داریم تزریق می‌کنیم؛ هم از این طریق می‌توانیم علوم انسانی مطلوب خودمان را داشته باشیم و هم این ارزشهایی را که همراه با این علوم وارد کشور ما می‌شود و دارد وارد اذهان ما می‌شود و به ما راه‌حل می‌دهد همه آنها را می‌توانیم در بیاوریم و کشف کنیم البته فرض را بر این بگیریم که چنین چیزی شدنی هست، اگر این کار را بکنیم یک‌راست رفیق سر اصل مطلب. نیازی به این همه عمق‌یابی و مبناکاوی نداریم مگر اینکه ما به این نتیجه برسیم که مبانی متافیزیکال در این علوم اثر می‌گذارد و این مبانی متافیزیکال ما را ارجاع می‌دهد که در باره مبانی علوم انسانی کار کنیم.

**آقای رمضان:** فرمایشتان در یک بعدی کارگشاست اما این یک مقداری سطحی کردن و کم‌رنگ کردن آن کاری است که قرار است بشود؛ یعنی اینکه به نحوی ما بخواهیم علوم را اسلامی بکنیم که چه مقدار می‌شود ایدئولوژی تزریق کرد، این مطلب مبتنی بر این است که اصول و ریشه این علوم را قبول داشته باشیم و بگوییم علم مورد قبول است و یک مقداری رنگ اسلامی هم به آن بزنیم، شسته رفته کنیم که خیلی تیز و تند نباشد در حالی که ماگاهی ممکن است در مبنا اشکال داشته باشیم. در علوم تجربی بر اساس تجربه، رفتارهای انسان را در بعد روانی، سیاسی، جامعه‌شناسی یا هر بُعد دیگری قانونمند کرده و گفته که اگر این کار را کردی عکس‌العملش این می‌شود و غیر از این نیست؛ مبنایش هم تجربه بوده و ممکن است بگوییم که اصلاً مبنایش مبنای درستی نیست چون در دین اگر چیزی داریم مبنایش وحی است و وحی مبنایش علم مطلق است و هیچ شائبه‌ای در آن نیست. این هم (علوم انسانی تجربی) ممکن است یک چهره‌ای از واقعیت داشته باشد ولی همه واقعیت نیست به این خاطر، این را کنار گذاشته، وحی را می‌گیریم. فرمایش شما این می‌شود که ما روش علم را فی‌الجمله قبول بکنیم، بعد بگوییم حالا مقداری ایدئولوژی غربی که در آن تزریق شده بیرون بکشیم و ایدئولوژی اسلامی را جایگزین کنیم چنین چیزی باید دید شدنی هست یا نه، اگر شدنی باشد به نظر من یک کار فرم‌مستی و روبنایی می‌شود.

**آقای جلیلی:** شاید لازم باشد من مقداری این پیشنهاد را تصحیح کنم؛ این پیشنهاد

مبتنی بر این است که ما علوم انسانی را در قدم اول علم بدانیم؛ شما وقتی آن را علم دانستید، روش آن را هم قبول دارید.

**آقای رمضانی:** علم ابزاری می‌دانیم یا معرفت‌بخش، یک ابزاری است که در یک جایی آن را نباید اصلاً به کار ببریم. می‌گوییم ربا ممکن است به عنوان ابزار، بانکها یا سیستم اقتصادی را راه بیندازد؛ منتهی ما قضیه برتر از این داریم.

**آقای جلیلی:** علم بدانیم به این معنا که کشف از واقع می‌کند نه به عنوان یک ابزار.

**آقای رمضانی:** آن هم حدّش باید مشخص شود که چقدر از واقعیت را کشف می‌کند و آیا تمام واقعیت همین است، و آیا خود کسانی که این علم را پایه‌گذاری کرده‌اند، معتقدند که کشف از واقع می‌کند یا آن را مجموعه‌ای از تئوریهای کارآمد می‌دانند.

**آقای جلیلی:** منظور من سوهانکاری نیست، ما چرا با این علوم انسانی مشکل داریم، آیا از آن حیث که علم است مشکل داریم، یا از آن حیث که یک سری پیامدهای ارزشی و فرهنگی ایجاد کرده مشکل داریم؟ اگر از آن حیث که علم است مشکل داشته باشیم یا مشکل از ناحیه خودمان است باید برگردیم اشکال خودمان را پیدا کنیم یا از آن حیث که چیزهای دیگری با خودش آورده با آن مشکل داریم، طبیعتاً بهترین راه این است که ببینیم از کجا این خرده‌شیشه‌ها به داخلش آمده و کدامها خرده شیشه‌اند، کدامها علم هستند؟

ما در هر علمی (اعم از اینکه علوم انسانی باشد یا غیر آن) سه مسأله بیشتر نداریم: یکی اغراض و اهداف آن علم است، دیگر روشهای آن علم است و یکی هم مبانی منافذیکال آن است. ما با کدامیک از این سه مشکل داریم، آیا با اهداف است؟ اهداف را عوض می‌کنیم. آیا با روشها مشکل داریم پس بطور کلی می‌گوییم روش باید این باشد نه آن، یا با مبانی مشکل داریم، می‌گوییم این مبانی منافذیکال که در آنجا هست ما این

مبانی را عوض می‌کنیم. غیر از این سه تا راه دیگری ندارید. علم به چه میزان از ایدئولوژی تأثیر می‌پذیرد؟ این سؤال اصلی و محوری ما باشد و ببینیم این تأثیرپذیری در مبانی است یا در روش است یا در اغراض، من مشخص نمی‌کنم کدامیک از اینهاست، مشخص کردنش جزء کار ماست و ولی سؤال اصلی ما این باشد که علم به چه میزان از ایدئولوژی تأثیر پذیرفته است.

**آقای رضائی:** سر کلمه علم که مناقشه‌ای نیست. شما ببینید اگر بنا به نظر خودتان در این سه بخش علم تصرف کردید دیگر چه چیزی از آن باقی می‌ماند، بنده هم فرمایش شما را قبول دارم اما معتقدم بازنگری این سه بخش باید عمیقتر باشد نه صرفاً تزریق ایدئولوژی

**آقای جوارشکیان:** دو پیشنهاد بیشتر مطرح نیست یکی اینکه شما بیایید از آن سر قضیه از علم شروع کنید، یکی اینکه از دین شروع کنید. حالا کدامیک عملی‌تر است. قضیه خیلی جوانب دارد. اگر بخواهیم از علم شروع کنیم، جوانب وسیعی دارد. ولی من فکر می‌کنم عملی‌تر این است که از این سر شروع کنیم (یعنی از دین) از طرف دیگر اگر شما به این رسیدید که دین هیچ دخالتی در معارف بشری ندارد، پس قضیه متفی است. و در این صورت اگر شما بروید مبانی علم را در بیاورید که از دین چقدر متأثر است، کار بیهوده‌ای خواهد بود. ابتدا شما مطمئن شوید که دین دخالتی دارد، دین نقش دارد و به شما نظر می‌دهد، عمل می‌دهد، رهنمود می‌دهد. اگر ما به این رسیدیم، بعد می‌گوییم خوب حالا چکار کنیم. طبیعی است که برویم کندوکاو کنیم که نظر دین و عمل دین را که به ما می‌دهد در بیاوریم یا برویم علوم را بررسی کنیم؛ یعنی این یک بررسی ثانوی است. ابتدا ما تکلیف قضیه را از بنیاد معین بکنیم که دین نظر و عمل ندارد یا دارد؟ اگر دارد در چه حدودی است، مشکل ما در قسمت اول قضیه است. نکته دیگر اینکه در عالم علم در تئوریا نمی‌توانید بگویید این نظریه از کجا آمده است ممکن است این تئوری شما یک اعتقاد دینی باشد، یا تئوری شما تخیلی باشد یعنی منشأ تخیلی داشته

باشد و ممکن است هم الهامی باشد. در عالم علم واقعاً و دقیقاً نمی‌توان گفت که این تئوریاها از کجا می‌آید خیلی از این کشفیات و اختراعات ریشه‌ی محصل قابل ارائه ندارد. ممکن است ریشه‌ی اینها در خواب باشد، نمونه‌اش هست الهام شده یا یک خلاقیت درونی بوده یا به منشأ یک اعتقاد مذهبی باز می‌گردد. آقای دکتر سروش می‌گوید که ما می‌توانیم علوم انسانی داشته باشیم یعنی شما بروید با اعتقاداتی که در قرآن، حدیث هست آشنا شوی؛ مثلاً تئوری فطرت دارد. در دین گفته می‌شود که انسانها همه فطرت دارند. بعد شما این تئوری را که دین به شما می‌دهد، می‌آیید و آن را در عرصه‌ی تجربه و آزمایش مدلل می‌کنید. این تئوری را شما از دین گرفتید و لیکن مدلل و علمی کردید. می‌توانید تئوری را از یک خرافه بگیرید. منظور من این است که در مقام آمد و رفت تئوریاها، که مقام گردآوری است، واقعاً نمی‌شود گفت علم از کجا آمده، مهم در مقام داوری است که بحثهای ما هم در مقام داوری است؛ مثلاً شما با چه سبک و روشی در مورد این داوری می‌کنید. این یک پیش‌فرضهایی دارد، با چه اغراضی داوری می‌کنید و در باره‌ی آن تحقیق می‌کنید، پیش‌فرضهایی دارد. خود اینها معتقدند این پیش‌فرضها مابعدالطبیعی است. اگر همین کتاب مبانی مابعدالطبیعه علوم را بررسی کنید، خواهید دید که واقعاً اگر آن مبانی فلسفی علوم، مبانی غیر علمی علم را از آن بگیرند علم نظامش را از دست می‌دهد و گسیخته می‌شود. یک پوزیتویسم خام که هیچ چیز ندارد به شما می‌دهد؛ یعنی بالاخره علم با اندیشه‌های بیرون از علم عجین شده است.

**آقای پیرمردی:** این از کجا آمده مهم می‌شود قبلاً هم علوم انسانی بوده یعنی قبل از اینکه علوم انسانی به وجود بیاید، راجع به انسان نظر داشته‌اند و انسان‌شناسی داشتند منتهی انسان‌شناسی آن موقع چندان با دین در تقابل نبوده است. بیشتر از دین گرفته می‌شد. الآن من فکر می‌کنم که باید بررسی کنیم که اینها چه معضلاتی برایشان پیش آمده چه مشکلات و سؤالاتی پیش آمده است که آن انسان‌شناسی نمی‌تواند پاسخ دهد که دیگر دست از آن هم برداشتند و در نتیجه این علوم به وجود آمد.

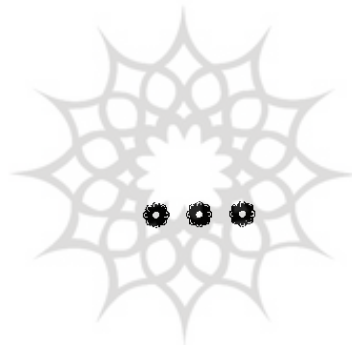
**آقای جوارشکیان:** آنها نمی‌گویند که علم مبرای از پیش فرضهای غیرعلمی است. خودشان تبیین می‌کنند که مبانی فلسفی دارد که خارج از علم است. شما اگر مکتب رفتارگرایی داشته باشید اینطور تبیین می‌کنید حتی در مقام روشهای علمی، کمیت‌گرایی، قصری‌گرایی، اینکه توجه از علل غایی را سلب کردید خودشان هم معتقدند که اینها خارج از علمند. علم جدید در بستر یک تئوریها و فرضیات فلسفی و غیرفلسفی و فرهنگی و ایدئولوژیکی به وجود آمده است و در این تردیدی نیست. بحث ما این است که آیا دین برای خودش فلسفه و ایدئولوژی خاص و نظام خاص دارد که اگر داشته باشد ما بگوییم که آن فلسفه‌ها و پیش فرضهای علمی را کنار بگذاریم و به جای آن، پیش فرضهای دینی را بگذاریم تا علوم انسانی اسلامی به وجود آید. آنها که الان تردید نمی‌کنند حتی تکنولوژی را خیلی‌ها معتقدند یک بار فرهنگی دارد. ما می‌گوییم دین برای خودش فرهنگ خاص دارد، فلسفه خاص دارد، دین اقتضات علمی و عملی خاص خودش را دارد و این با هر فلسفه و علمی سازگار نیست. پس بیایید علوم جدید را دستکاری نکنید. اگر ما به این نتیجه برسیم، خوب این کارها را می‌کنیم. الان اگر شما با فلسفه صدرایی وارد علوم تجربی بشوید علوم تجربی متحول می‌شود؛ یعنی ما مبانی که در علوم اسلامی چه فقه، چه اصول، چه فلسفه و کلامش اتخاذ کردیم، این خیلی با علوم جدید سازگار نیست و تعارضات هم ناشی از همین است. آنهایی که آمدند اینها را کنار گذاشتند ادعایشان این بود که آقا همین اصولی که شما در اصولتان به کار بردید، این مبانی که در فقه خودتان به کار گرفتید، این مبانی فلسفه اسلامی که به کار گرفتید، از اسلام نشأت نگرفته بلکه از فلسفه یونان و از علوم زمان نشأت گرفته است. بنابراین چرا شما فلسفه‌ای که مال هزار سال قبل است می‌خواهید این جا بگیرید. بیایید فلسفه زمان را بگیرید که علوم جدید هم با همان فلسفه رشد کرده است. چرا جامعه‌شناسی هزار سال قبل را می‌خواهید بگیرید پشتوانه آرای دینی خودتان بکنید، بیایید این جامعه‌شناسی قرن بیستم را بگیرید که هماهنگ و متلائم با علوم جدید است. می‌خواهم عرض کنم که ما از آن نظر مشکل نداریم. واقعاً کسی تردید ندارد که پشتوانه روانشناسی جدید یک تئوریهای خاصی است؛ پشتوانه جامعه‌شناسی جدید فلسفه خاصی است. مسأله



اینجاست که ما وقتی می‌گوییم این فلسفه با فلسفه اسلامی سازگار نیست، آیا اسلام فلسفه دارد، این را باید حلش کنیم. اگر شما به آنجا رسیدید که اسلام فلسفه دارد تردیدی نمی‌شود کرد که علوم انسانی اسلامی می‌توانیم داشته باشیم. فلسفه خاص نه فلسفه عصری، اگر شما به این نتیجه برسید که اسلام برای خودش یک دید خاص و انسان‌شناسی دارد که در باره انسان به (چون آقای سروش می‌گوید معرفت نمی‌دهد، ما معرفت را از آن بیرون می‌کشیم) اگر شما به این نتیجه برسید که نه انسان‌شناسی خاص دارد، دیگر نمی‌توانید روانشناسی جدید را بپذیرید؛ انسان‌شناسی را هم نمی‌پذیرید. بعد آنجا می‌گویید حالا که نمی‌توانید انسان‌شناسی جدید را بپذیرید؛ مبانی علم جدید که در باب انسان است انسان‌شناسی را از روانشناسی بیرون بکشیم و بیاییم تطبیق دهیم با انسان‌شناسی قرآن، بعد ببینیم که کجایش تعارض دارد، عوض کنیم و یک روانشناسی جدید تبیین کنیم. منظور من این است که ما از آن سر مشکل نداریم چون خودشان مدعی هستند و علم جدید اصلاً بر تارکش انگ فرهنگ غرب و حتی ارزشهای غربی خورده است؛ مثلاً رنسانس ارزشهای دنیاگرایی را تبلیغ کرده، این موجب شده است شما از آخرت و عوامل باطنی و خیلی از مظاهر دین که در جهان بینی دینی هست، خیلی راحت دست بردارید. موضوعیت خودش را از دست داده است نه اینکه به این نتیجه رسیدند که علل غایبی بی‌ارزش و باطل است بلکه به این نتیجه رسیدند که اگر شما دنبال پیش‌بینی و تسلط و مهار روندهای طبیعی هستید علت‌غایی را باید کنار بگذارید. در تحلیلها و تبیینها لازم نیست که علت‌غایی را بیاوریم اگر فرض شما تسلط بر عالم طبیعت است، نیاز به شناخت حقیقت عالم ندارید. حقیقت جویی از علم رخت بر بسته، الان در عالم علم ابزارانگاری است؛ می‌گویند تئوری، تئوری دلالت بر واقعیت ندارد. تئوری یک ابزاری است که شما به کار می‌گیرید و به شما نتیجه فایده‌بخش می‌دهد و شما را سوار طبیعت می‌کند.

اصالت کمیت از علم به وجود نیامده و این علم است که بر مبنای فلسفه اصالت کمی شکل خاصی را گرفته و کیفیت را کنار گذاشته است. می‌خواهم عرض کنم که رسوخ فرهنگ جدید، رسوخ فلسفه جدید در علوم تجربی جدید که تردیدی هم در آن نیست،

خودشان هم کتاب نوشته‌اند، ما هم اگر می‌خواهیم تحقیق کنیم باید منابع آنها را بخوانیم. بحث سر این است که ما معتقدیم دین اسلام برای خودش چیزی دارد، این باید تبیین شود و مسلم شود برای ما که اسلام چیزی دارد به جز آن علوم عصری و زمانی. به‌خاطر همین من فکر می‌کنم اگر ما کارمان را از این نظریات در مورد دین شروع کنیم این شروع به نظر من منطقی و قابل اتکا است. بنابراین لازم است کارمان را از معرفت دینی شروع کنیم؛ یعنی تئوریهایی را که در باب معرفت دینی وجود دارد مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم تا به نظریه مقبول برسیم و بر اساس موضع‌گیری در این زمینه سراغ معارف زمان برویم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی